

حضرت بهاء الله می فرمایند: " نیکوست حال نفسی که با محبت تام با عموم آنان معاشرت نماید " ...

عنوان برنامه: " عاشروا مع الادیان " ...

قسمت روحانی

۱. مناجات شروع از آثار حضرت بهاء الله جَلَّ جَلَالُهُ
۲. مناجات دوم از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَائُهُ
۳. نصوص مبارک حضرت بهاء الله جَلَّ کبریائُهُ
۴. نصوص مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَائُهُ

قسمت اداری

۵. " شمعون صفا "
۶. قسمتی از دستخط بیت العدل اعظم الهی
۷. قسمتی از پیام رضوان ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲
۸. حکایت " شهروند جهان " (ترجیحاً این قسمت توسط نوجوانان اجرا شود)
۹. نوگلان بوستان الهی
۱۰. شور و مشورت

قسمت اجتماعی

۱۱. تنفس و پذیرائی
۱۲. مناجات خاتمه

همکاران و همراهان روحانی

با تقدیم تحیات امنع ابهی و با تشکر از تمام مهر و محبتی که خالصانه نثار می نمائید تا برنامه هایی که تدوین می گردد به شکل مطلوب اجرا شود . برنامه ای که در اختیار دارید تحت عنوان " عاشروا مع الادیان .. " تهیه گردیده است که هدف آن مرور نکاتی است که می تواند در ارتباط با دیگران مؤثر باشد . نکته ای که در این برنامه قابل توجه می باشد آنکه ارتباط با دیگران می باید در عین حال با حکمت و درایت همراه باشد تا مبادا مصاحبت اشرار نورانیت قلب را زائل نماید و حیات روح را بمیراند .

حضرت ولی امرالله در این خصوص می فرمایند : " می دانیم ظلمت عدم نور است ، ولی کسی ادعا نمی کند که ظلمت واقعیت ندارد . علیرغم اینکه ظلمت عدم نور است ولی وجود دارد . از این رو ، شر هم وجود دارد و ما نمی توانیم آن را نادیده بگیریم ؛ اگر چه مخرب و منفی است . ما باید خوبی را جایگزین آن نماییم ؛ اگر مشاهده نمودیم شخص شریر و بدکار تحت تأثیر رفتار ما قرار نگرفت ، پس ما باید از مراوده با او اجتناب نمائیم ؛ زیرا معاشرت با او زیان آور است " .

انوار هدایت شماره ۱۳۴۱

مزید توفیقتان را مسئلت می نمائیم .

۱. مناجات شروع از آثار حضرت بهاءالله جَلَّ كبريائُهُ

الها معبودا مسجودا ملكا بى نيازا

دوستانت را از دریای آگاهی بى نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتاب ظهور محروم مساز . ای کریم از یک شعله نار محبت عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار وجهت , مقربین و مخلصین را به مشعر فدا فرستادی . توئی سلطانی که قدرت کائنات تو را ضعیف نمود و شوکت امرا از ارده ات باز نداشت . به سمت رایۀ " يفعلُ ما يشا " مرتفع . در این ليله ذلما از تو مسئلت می نمایم دوستانت را از کوثر معانی قسمت عطا فرما و از حیوة ابدی نصیب کامل بخش . سراجت را اریاح عاصفات خاموش ننماید و سدره امرت را سیلابهای عالم از مقرر برنیارد . ذکرت در کام عشاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت در مذاق اهل وفاق از ما فی الآفاق خوشتر و محبوبتر . ای کریم , دوستانت را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما . إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَوِيُّ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ .

آیات الهی جلد ۲ ص ۱۰۰

نصوص حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

به قوتی الهیه و همّتی ربانیه و نیتی رحمانیه و شئونی روحانیه در هر دیار با جمیع اشخاص الفت و محبت و سلوک فرمائید؛ زیرا در این دور جلیل فیض شامل است و فوز کامل . جمیع روش و سلوک باید عمومی باشد نه خصوصی . استثنائی در میان نیست . انسان با جمیع اهل عالم , مأمور به عدل و انصاف و امانت و مروّت و محبت و صداقت و الفت و رعایت و حمایت و مهربانی است .

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ ص ۱۱۹

و نیز می فرمایند:

ای بنده بهاء , مانند نسیم لطیفِ بهارِ روحانی , به هر دیارِ مرورِ نمائی , مشکبار شو و مشامها را معطر نما . آیت روحانی باش و انسانِ رحمانی . جمیع نفوس را بشارتِ موهبتِ کبری گرد و با حالتِ پُر انقطاع ملاقات نما . روح و ریحان جو و نهایتِ بشاشت را آشکار کن . ابدأ محزون مشو , مغموم مگرد , وسیع باش و متحملِ هر حالت ؛ تا از جمیع جهات تأییدات مشاهده نمائی و توفیقات ملاحظه نمائی ؛ وَ عَلَیْكَ التَّحِیُّهُ وَ الشَّنَاءُ . ع ع
مکاتیب جلد ۶

مناجات حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاؤُهُ

هو الله

پاك يزدانا بينائى و شنوا و مقتدرى و توانا . صيت نبأ عظيم در جميع اقاليم منتشر و پرتو شمس حقيقت در كل آفاق ساطع و باهر . ياران , در نهايت روح و ريحان و دوستان , منجذب روى آن مه تابان . زبانها به ذكرت همدم و قلوب به نفحات قدست مستبشر . دمبدم , رويا همه سوى تو و دلها اسير كوى تو و جگرها تشنه جوى تو . ندائى اسم اعظم زلزله در آفاق انداخته و قوت كلمه اتمت علم بر شرق و غرب افراخته . مقبلان كل در نهايت بتل و ابتهال و مؤمنان در كمال تضرع به ملكوت جمال . پروردگارا كل را تايد فرما و توفيق عطا كن تا سبب آسائش جهان آفرينش گردند و شرق و غرب را آرايش بخشند . سبب الفت و اتحاد عالم گردند و خادم نوع بشر شوند . جميع امم را به جان و دل , دوست حقيقى گردند و كافه اديان را در نهايت روح و ريحان يار روحانى شوند . ظلمات بيگانگى محو كنند و آواز يگانگى در جهان منتشر فرما يند . خداوندا كل را در پناه خويش پناه ده و به الطاف بى پايان شادمان و كامران فرما . توئى مقتدر و توانا و توئى بيننده و شنوا . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۴۷

هو الله

مناجات خاتمه

خدایا تاریكى نزاع و جدال و قتال بين اديان و شعوب و اقوام , افق حقيقت را پوشيده و پنهان نموده . جهان محتاج نور هدايت است . پس اى پروردگار عنائتى فرما كه شمس حقيقت جهان را گران به گران روشن نمايد .
عبدالبهاء عباس

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۵۵

نصوص مبارک حضرت بهاء الله جل کبریائهُ

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند:

"عاشِرُوا مَعَ الْأَدِيَانِ بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ لِيَجِدُوا مِنْكُمْ عَرَفَ الرَّحْمَنِ . إِيَّاكُمْ أَنْ تَأْخُذَكُمْ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ كُلِّ
بُدْءٍ مِنَ اللَّهِ وَيَعُودُ إِلَيْهِ إِنَّهُ لَمَبْدَأُ الْخَلْقِ وَ مَرَجِعُ الْعَالَمِينَ ."

شماره ۱۴۴

و نیز می فرمایند:

"ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمائید . اگر نزد شما کلمه یا جوهریست که دون شما از آن محروم ، به لسان محبت و شفقت القا نمائید ؛ اگر قبول شد و اثر نمود ، مقصود حاصل والا او را به او گذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا . لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و به مثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی ."

گلزار تعالیم بهائی ص ۱۵۰

و نیز می فرمایند:

"با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایند ؛ چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات اُمم است . طوبی از برای نفوسی که به حبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضغینه و بغضا فارغ و آزاد ."

گلزار تعالیم بهائی ص ۲۵۷

قسمتی از دستخط بیت العدل اعظم الهی

"هر فرد بهائی باید رشته های محبت و وداد و اخوت و وفاق را با جمیع افراد بشر محکم و استوار سازد و از جمیع موازین سخیفه و افکار واهی و اعمال افراطی و تند و یأس و ناامیدی اجتماع احتراز کند. با چهره گشاده و محبت خالصانه به همسایگان نظر افکند. چون شمع در جمع برافروزد و مشعل فروزان فرا راه نفوسی باشد که در تقویت قوای روحی و کسب کمالات معنوی قصد تقدّم و تعالی دارند " ... مجموعه جوانان ص ۳۲۵ و ۳۲۶

"شمعون صفا"

"دو نفر از حواریون حضرت روح به جهت تبلیغ امرالله به شهر انطاکیه رفتند. به مجرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون به کلی از مسائل الهی بی خبر بودند، جزع و فزع نمودند. این جزع و فرع، منتج حبس و زجر شد و به هیچ وجه نفوس از تفصیل خبر نیافته، راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر به "شمعون صفا" رسید، عزم آن دیار نمود. چون وارد شد اول به معاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبت باخت. به ژهد و ورع و تقوی و بیان و تیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدتی قلیله شهرت یافت؛ تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود، شبی به مناسبتی ذکر حواریین شد. پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بی خردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند، لهذا آنها را گرفته، اسیر غل و زنجیر نمودیم. حضرت شمعون اظهار میل ملاقات ایشان نمود. احضار کردند. به مقتضای حکمت، تجاهل فرمود و سوال کردند که شما کیستید و از کجا آمده اید؟ در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می آییم. سوال از حضرت روح نمود که او کیست؟ گفتند موعود تورات است و مقصود جمیع عباد. بعد به نوع معارض از جزئی و کلی مسائل سوال نمود، مجادله کرد و از نفس سوال می فهمانید که چه جواب بدهید. مختصر این است که شبّهات قوم را فرداً فرداً ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول می نمود و بعضی را مشکلات بیان می کرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال به سؤال و جواب گذراند. گاهی مجادله و گاهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره می فرمود تا جمیع حاضرین از اُس مطالب الهیه باخبر شدند و آنچه شبّهات داشتند زائل شد. در لیله اخیره گفت که حقیقتش این است که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند. آن وقت فهمیدند که این ثالث رفیق آن اثنین است " . مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۴

"شهروند جهان"

ماه در آسمان سیاه این سرزمین غریب ، لبخند می زند . در گوشه ای از جنگل مرد بومی در بستر بیماری افتاده و دوستان و خویشان رقص سنتی را آغاز کرده و ارواح را به کمک می طلبند ؛ شاید که ارواح خبیثه رها یش کنند . ناگهان چیزی غیر عادی در این جمع که بدور آتش گرد آمده اند توجه را جلب می کند . یک مرد سفید پوست که صورتش به سبک بومیان رنگ آمیزی شده ؛ اما این سفید پوست از کجا آمده ؟ چطور جرأت کرده که به قلب این سرزمین مهجور دور از تمدن پا بگذارد ؟ سرانجام رقص پایان می گیرد و مرد سفید پوست ، با آن چهره رنگی عجیب ، به سراغ مریض می رود ، نبضش را می گیرد ، با مهر در چشمانش خیره می شود ، در کیفش را می گشاید و شربت و قرص بیرون می آورد . پزشکی در میان قبایل مُنتاوا ای : دکتر رحمت مهاجر . هرگز در قید و بند زمان و مکان نبود ... نه تحصیلاتش در رشته پزشکی و نه شغل پردرآمدش ... اسیر آن رشته ای بود که دوست در گردنش افکنده بود ... منقطع بود و مطمئن ... دست بومیان را می گرفت ، در چشماهایشان می نگریست . عاشقانه دوست می داشت و عاشقانه دوستش می داشتند ... در بند اصلاح عالم و تهذیب اُمم بود ... نسیم جانبخشی بود که در میان قبایل بومی می وزید و با خود سلامت و صحت و روشن بینی می آورد . به آداب و رسوم و اعتقادات هر کس هر چقدر عجیب و مغایر با شیوه هایی بود که خود بدان عادت داشت ، احترام می گذاشت . در مراسم آنها شرکت می کرد . با آنها همراه بود و آنها را همانطور که بودند دوست می داشت . جناب دکتر رحمت مهاجر ، ایادی عزیز امرالله قلبی به وسعت دنیا داشت که در آن همه مردم از هر نژاد و مذهب و رنگ و مملکتی که بودند جای می گرفتند . جناب مهاجر ایرانی بود ، شهروند جهان .

پیام بهائی شماره مخصوص بزرگداشت دکتر مهاجر